

در این مشهد...

در این مشهد که هم‌بالین طوس و طابران خفته است جهان جان و بالاتر از آن، جان جهان خفته است از اینجا بردمد خورشید و اقطار جهان گیرد زمینی که در آن هشتم امام شیعیان خفته است سریر ارتضارا، اوست سلطان و رضا نامش کسی که قاصر از توصیف اوصافش زبان، خفته است حریم کبریاایش را چه‌گویم تا کنم تصویر؟ به مدح او قلم از کار مانده است و بیان خفته است عجب نبود اگر که انس و جانش آستان بوسند که اینجا سرور و فرمانروای انس و جان خفته است امام هشتم آری آن که هشته حشمت و جاهش سریر عزّت و شوکت به فرق فردان خفته است چنان شاهی که خاک مدفن پاکش به یمن او فروشد سروری و برتری بر آسمان، خفته است نهاده قدسیان بر خاک افلاکیش پیشانی چه عزّت‌ها و شوکت‌ها که در این آستان خفته است به‌هر حاجت‌که روی آری بدو، خواهی‌گرفت آن را در این جا قبله حاجات پیدا و نهان خفته است ز رنج رایگان بگذر، بنه بر آستانش سر که در وی راز نامکشوف گنج شایگان خفته است دعای حفظ جان و جزر امید جهان اینجااست که خود روح‌الامین گویی در این بیت‌الامان خفته است در این معجز اگر دستی زدی، دست از فلک بُردی در این خاک مُراد، آری شفیع اهوان خفته است از این مهد شکرپرور بزدِ شرع‌م شکر، هرچند در اینجا آن که خورد از دست مأمون شوکران خفته است

حسین منزوی

نشسته‌ام به رواقی...

نشسته‌ام به رواقی به گوشه حرمش رها رهای رها زیر آبشار غمش یقین به چشمه‌تسним دوست متصل است که نور می‌چکد از روزن سپیده دمش چه سال‌ها که هم‌آوای نوبتی خوانان رسیده است به‌گوشم طنین زیر و بمش به کاظمین و به مشهد سلام و عرض ادب به حس و حال غریبانه شبیه همش دم مسیح خراسان به لطف حق گرم است برایتان چه بگویم ز لطف دم به دمش چو پا گذاشت به ایران هزار چشمه شکفت هزار جان گرامی فدای هر قدمش هوای روضه رضوان اگر به سر داری بیا به سمت خراسان و روضه ارمش به یادشاه و گدا و به عارف و عامی خبر دهید که عام است سفره کرش گره گشوده ز کارم به طرفه‌العینی به نام پاک جوادش چو داده‌ام قسمش که آنچه داده به من لطف بی کران بوده‌ست هر راضی‌ام به زیادش که قانعم به کمش شهید عشق شد و آمردکنج بهشت هر آن که رقص کنان رفت زیر تیغ غمش چه افتخاری از این افتخار بالاتر که شاعرش شده‌ام زیر سایه علمش چه می‌شود که شبی نامه سیاه مرا بگیرد و بنوازد به گوشه قلمش سپاه منتقمانش همیشه بیدارند یکی خبر برساند به اولیای دمش نمی‌کنیم دل از این حرم، از این درگاه قسم به مادر بی بارگاه و بی حرمش...

سعید بیابانکی

اینجا طلسم گنج خدایی...

اینجا طلسم گنج خدایی، شکسته باش پایوس لحظه‌های رضایی، شکسته باش در کوهسار گنبد و گلدسته‌های او حالی بیبچ و مثل صدایی شکسته باش وقتی به‌گر به می‌گذری در رواق‌ها سهم تمام آینه‌های شکسته باش هر پاره‌ات در آینه‌ای سیر می‌کند یعنی اگر مسافر مایی شکسته باش اینجا درستی همگان در شکستگی ست تا از شکستگی به درایی شکسته باش در انحنای روشن ایوان کنایتی است یعنی اگرچه غرق طلایی شکسته باش آنجا شکستی و طلبیدند و آمدی اینجا که در مقام فنایی شکسته باش

حسن دلبری

آنچه‌کار کیارستمی را به شعر کشاند، بی‌قراری بود. یافتن پلان های شاعرانه و شعرگونه در فیلم های عباس کیارستمی کار سختی نیست. هر کس که فیلم‌های او را دیده باشد به ذوق خودش می تواند چندتایی از این پلان‌ها را در ذهن مرور کند. در مسترکلاسی در مراکش گفته بودفیلم‌سازی نیست که دلش نخواهد فیلم‌های شاعرانه بسازد. چرا؟ «چون به نظر می‌رسد که شعر پایان یا نهایت غایی هر چیزی است، وقتی نقاشی فوق‌العاده باشد می‌گویند به شعر نزدیک است، فیلم فوق‌العاده را می‌گویند شعر است، حتی یک دیالوگ معمولی وقتی به ابعاد تازه‌ای می‌رسد می‌گویند دیالوگ شعرگونه. بنابراین شعر ایده‌آل است و همه هم دلشان می‌خواهد [فیلم شاعرانه] بسازند.» و یادآوری می‌کند که البته این فرصتی است که کم به دست می‌آید، مثل لحظه به ثمر رسیدن گل

مجید خاکپور

یادبود

داد از درد و تنهایی

تنهایی و درد چیزهای دیگری است که عباس کیارستمی را به شعر کشانده است؛ «والا فکر می‌کنم علتش تنهایی است. برای اینکه، اصلا شعر، مال تنهایی است.» و بعد ادامه می‌دهد که سینما نمی‌تواند آن بخش از تنهایی وجودی‌اش را پر کند، چون به محض اینکه فیلم‌نامه تمام می‌شود: «باید بروم و کارگری کنم و آن فیلم‌نامه را اجرا بکنم. بنابراین خیلی راضی کننده نیست.»^۱ و اما درد. این مسئله‌ای دیگر است و فراتر از شخص عباس کیارستمی. ریشه‌های تاریخی دارد. سال ۲۰۱۳ در دانشگاه سیراکیوز گفته بود با بررسی و غوص کردنش در هزار سال شعر فارسی به این نتیجه رسید که گویا ما ملتی آغشته به رنج و رنج‌خواهیم. سه سال پیش از آن، در نوامبر ۲۰۱۰ در بازل سوئیس درباره جایگاه شعر در ایران و جهان سخنرانی کرده و گفته بود: «آخرین کتاب شعری که داشتم را چند روز پیش به ناشر فرانسوی تحویل دادم و او گفت که ما ۵۰۰ نسخه از این کتاب را چاپ می‌کنیم و هیچ پولی هم‌بابت حق‌التألیف نمی‌دهیم؛ من هم قبول کردم برای اینکه خوب می‌دانستم شعر در اروپا مانند ایران مشتری ندارد. همین کتاب در ایران با تیراژ پنج هزار و ۵۰۰ نسخه زیر خط چاپ است. بنابراین باور دارم که کشوری مانند ایران، هم‌سرزمین تولید شعر است و هم‌سرزمین مخاطب شعر و به نظر من این‌ها از یک چیزی می‌آید. درد و شعریک جوری به‌هم‌آمیخته‌اند. شاید شمار اروپا آن قدر نیاز ندارد که شعر بخوانند و درباره رنج‌های عمیق خودتان با کسی گفت‌وگو کنید. یعنی شاعر یا شما و شما در تنهایی خودتان با خودتان.»

دعوت به هیجستان

«همراه با باد» و «گرگی در کمین» و «باد و برگ» مجموعه‌شعرهایی است که از کیارستمی منتشر شده است. شعرهایی هایکوگونه، هایکو، گونه‌موردپسند او بود: «شعر به یک معنا که حالا می‌گویم هایکو، به نظر من شاعرانه‌ترین شعر جهان است به دلیل اینکه از همه قیده‌خودش را رها کرده و به تو آن قدری که باید نمی‌دهد. یعنی نشئه نگهت می‌دارد. تشنه به معنایی که هیچ معنایی نیست. به جای اینکه شعر را به عالم تو بیاورد تو را به عالم شعر خودش دعوت می‌کند که هیجستان است.»^۲

در اینکه آیا شعرهای کیارستمی هایکو هست یا نه، بحث‌هایی شده است. «روبرت صافاریان» در مقاله‌ای با عنوان «آیا شعرهای عباس کیارستمی

هایکو هستند؟» درباره آن‌ها نوشته است: «می‌توان گفت شعرهای خودش نوعی سخنان حکمت‌آمیز با تأثیرپذیری از شعر و ضرب‌المثل‌های فرهنگ ایرانی هستند تا هایکوهای ژاپنی. البته با پذیرش این واقعیت که بسیاری‌شان همان‌طور که «مایکل بی‌برد» گفته بسیار مشاهده‌ای‌ترند و این را باز می‌توان به تخصص او که سینما و عکاسی باشد نسبت داد تا تأثیرپذیری از فرهنگ ژاپنی.» شعرشناسان این اشعار را هایکوبدانند یا نه، مقصودی که کیارستمی می‌خواسته حاصل شده است. یعنی آن قدری که باید به تو نمی‌دهد، تصویری می‌دهد که روی کاغذ تمام می‌شود اما در ذهن ادامه می‌یابد و به قول خودش به هیجستان دعوت می‌کند. «بی‌برد» در مقدمه ای که بر مجموعه شعر «گرگی در کمین» نوشته، عباس کیارستمی را از آن دسته آدم‌هایی می‌داند که «در میان موجوداتی جز انسان‌ها هم احساس راحتی می‌کنند» و می‌توانند با ضرب‌آهنگ طبیعت هماهنگ شوند. او می‌گویدهمراهی‌با شعرهای کیارستمی، شعری که «همواره یک گام فراتر از تصویری ساده‌قدم‌بری‌دارد، مانند همراهی‌با عکاسی حرفه‌ای است که نمی‌داندید دنبال چه می‌گردناترمانی‌که عکس‌ها را می‌بینید.»

به گزینش عباس کیارستمی...

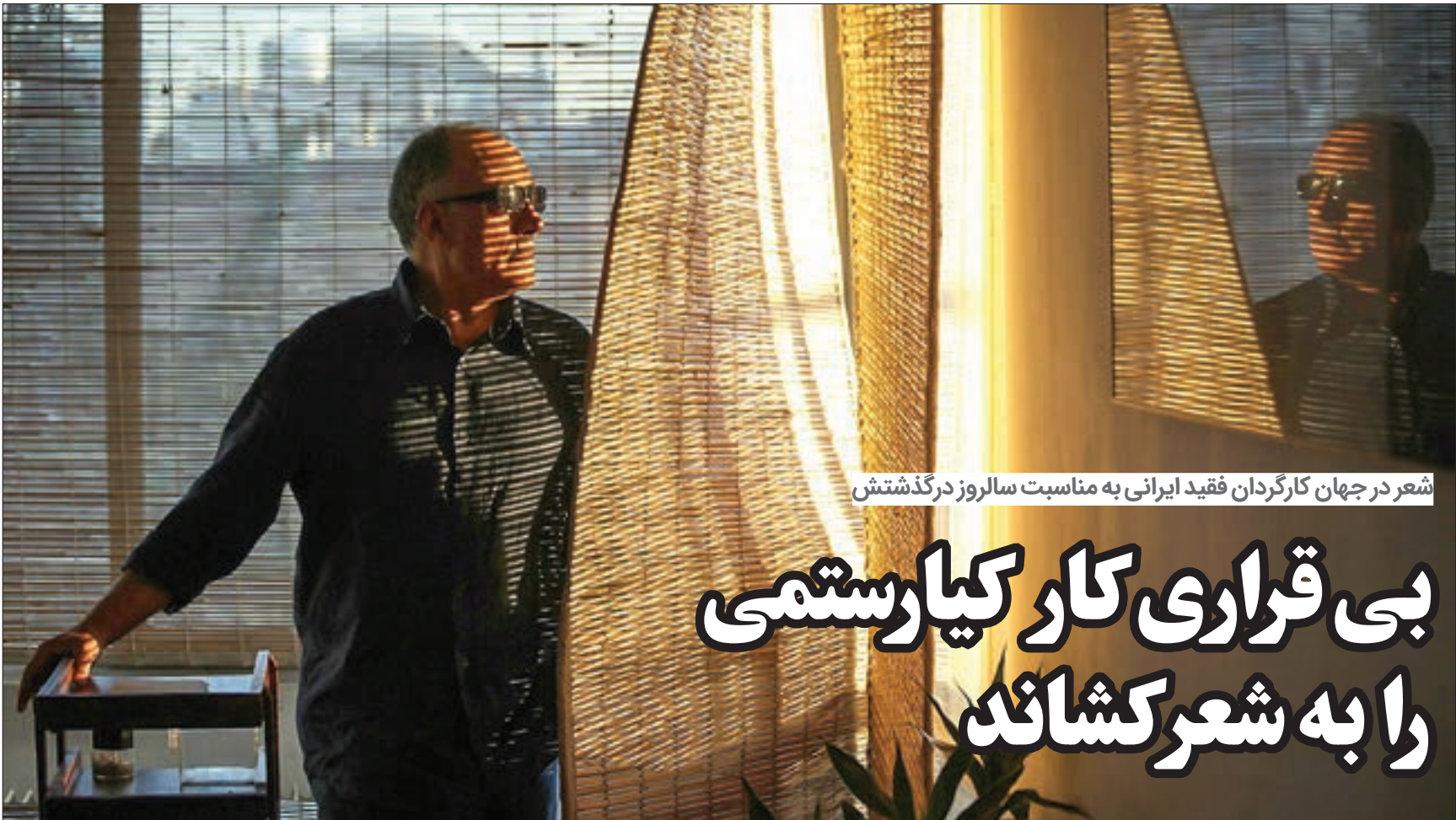
مجموعه شعرهای عباس کیارستمی آن قدری نقد و حاشیه نداشت که کارهایی که با حافظ و سعدی و مولانا کرد. سال ۱۳۸۵ کتاب «حافظ به روایت عباس کیارستمی» منتشر شد که نخستین کتاب از این دست کارها بود و بعدها با سعدی از دست

خویشتن فریاد،(۱۳۸۶) و آتش در یاد، جزئی از کلیات شمس(۱۳۹۰) ادامه پیدا کرد. بیشترین بحث‌وحاشیه هم با انتشار همان کتاب اول درگرفت. مهم‌ترین انتقاد این بود که چرا کیارستمی که حافظ‌شناس نیست دست به این کار زده و مهم‌تر اینکه چرا مصرع‌ها را شکسته و تقطیع کرده است. او در گفت‌وگویی با پرویز جاهد، توضیحاتی درباره کارش داده است. می‌گوید ابداعی حافظ‌پژوهی ندارد و این کار را به این خاطر انجام داده که می‌خواسته لذتی را که خودش می‌برده با دیگران شریک شود. و البته باز از بی‌قراری می‌گوید: «واقعیت این است که این‌ها از بی‌قراری می‌آید. از نیاز درونی می‌آید. [...] فکر می‌کنم این کار را خیلی‌ها انجام می‌دهند. شاید خودت هم این کار را می‌کنی. یعنی اگر شعری می‌خوانی، های‌لایت می‌کنی و زیر جمله خوبی که خوانده‌ای یا یک مصرع خوبی که خوانده‌ای، خط می‌کشی. اما شاید من گناهم این باشد که دلم می‌خواهد بیشتر

از بقیه لذت‌هایم را با دیگران تقسیم کنم. [...] این مجموعه را که درآوردم برخی انتقاد می‌کنند که چرا رفتی سراغ شعر؟ تو که کار عکاسی و فیلم می‌کردی. به هر حال من را که به عنوان فیلم‌ساز نباید شناخت. من هر دو سال یک فیلم می‌سازم. عکاسی هم گاهی انجام می‌دهم. ولی یک زندگی هم به عنوان ایرانی دارم. یک زندگی شخصی خصوصی هم دارم. در اتاق درسته‌ام گاهی سراغ کتاب می‌روم و شعر می‌خوانم. حالا اگر پیشنهاد می‌کنم فلان شعر را این گونه که دیده‌با خوانده‌ام بخوانید، جزو حقوق طبیعی من است و نباید نگران باشیم که حافظ دستکاری شده است. یا به حوزه کسانی که حافظ دوست‌اند یا در حوزه شعر و ادبیات تخصص دارند. تخطی شده است. این فقط انتخاب بوده، درواقع کتابی بوده که دلم می‌خواسته خودم داشته باشم و چون دیگران درنیاروده بودند، چاپ کردم.» کیارستمی می‌گوید که ما در ایران بیشتر از ظرفیت خواننده شعر داریم و همین باعث می‌شود با دقت کمتری بخوانیم و سریع رد شویم، همان‌طور که موزون بودن باعث می‌شود از مصرعی به مصرع دیگر شر‌بخوریم و آن‌طور که باید تأمل نکنیم. دلیل گزینش یک مصرع یا یک بیت از یک غزل و تقطیع کردن آن را نیز تلاشی می‌داند برای تأمل بر محتوا و حکمت نهفته در آن بیت یا مصرع: «[تقطیع کردم] برای اینکه شکل خوانش را عوض کنم، تمرکزها را در آن بگذارم، تأمل‌ها را بگذارم که مفهوم این مصرع‌ها را راحت‌تر پیدا کنی. [...] این‌ها واقعاً حکمت است، شعر نیست. و این شکل چیدمان و این شکل تقطیع به حکمکش بیشتر کمک می‌کند تا به شعرش. درواقع مصرع‌هایی انتخاب شده‌اند که حکیمانه سروده شده‌اند نه فقط شاعرانه. [...] من برای درک باید ساده‌کنم و برای ساده کردن به خلاصه کردن نیاز دارم. این درواقع یک نوع دعوت به کتاب حافظ است برای طبقه‌ جوانی که امروز حاضر نیستند شعر بخوانند.» همچنین گفتند کیارستمی از آوازه‌اش استفاده کرده و اگر کسی غیر از او بود، این کتاب‌ها فروش نمی‌رفت و روی دست ناشر باد می‌کرد! کیارستمی به این نکته هم در همان گفت‌وگو پاسخ داده و گفته نامش امکانی بوده که داشته و از آن استفاده کرده است: «من این‌ها [شهرت و اعتبار و جایگاه] را به دست آورده‌ام. کسی که مدال روی دوش من نگذاشته که یک شبه تبدیل بشوم به یک دریا سالار. زحمت کشیده‌ام. دره‌ذره، و حق هم دارم که استفاده کنم از این موقعیت.»

دفاع حافظ‌پژوه بزرگ از کیارستمی

وقتی حال بهاء‌الدین خرمشاهی با خواندن «حافظ به روایت عباس کیارستمی» خوب شده بود، نامه‌ای هم در ستایش کار نوشت که در مقدمه کتاب آمد.



شعر در جهان کارگردان فقید ایرانی به مناسبت سالروز درگذشتش

بی‌قراری کار کیارستمی را به شعر کشاند

خوبی درباره خودمان داشتیم فکر می‌کنم دلیلی نداشت که این‌قدر کار کنیم.» یا در نشستی که سال ۱۳۹۲ با مجوریت گفت‌وگو درباره گرافیک داشت همین نکته را تکرار کرد: «من اصلا قصد ندارم در هر شاخه‌ای سرک بکشم و درواقع حرفه‌های مختلفی را تجربه کنم. این‌ها اغلب از یک بی‌قراری ذاتی می‌آید. هر دو سال یک بار یک فیلم می‌سازم. فاصله این دو سال را چه‌کنم؟ نمی‌توانم صبر کنم و بنشینم. یک وقتی هست که نور نیست، نمی‌توانید عکاسی کنید. ولی کتاب شعر هست. می‌خوانی و زیر [بیت‌ها و مصرع‌ها] برای خودت خط می‌کشی و بعد فکر می‌کنی به حدی رسیده که می‌توانم آن را با دیگران تقسیم کنم. این‌ها همه از یک بیمارگونه‌گی می‌آید که بی‌قراری است.» او در گفت‌وگوی تصویری دیگری که در خارج از ایران ضبط شده تأکید می‌کند جز فیلم‌سازی، هیچ یک از کارهایی که انجام می‌دهد - از جمله شعر گفتن و کارهای شعری- حرفه‌اش نیست. تقلایی است برای راضی کردن خودش یا همان تسکین درد ناشی از بی‌قراری.

حافظ‌شناس و حافظ‌پژوه سرشناس ماجرای مواجهه با این اثر را این‌طور تعریف کرده است: «وقتی قرار شد که این کار به چاپ برسد، مدیر نشر فرزاد باخودشان گفته بودند که شاید بد نباشد خرمشاهی هم کتاب را ببیند. وقتی کتاب را برای من آوردند، گفتند که دوست داریم شما هر چه سریع‌تر کتاب را ببینید و نظراتان را اعلام کنید. من آمدم و کتاب را باز کردم و همان وقت بود که اولین شک به من وارد شد. با خودم گفتم: یعنی تنها همین قدر به شعر حافظ اکتفا کرده‌است؟ همین‌طور ورق می‌زدم و می‌خواندم و می‌دیدم که حالم دارد خوب می‌شود! ذهنم از تنش درمی‌آمد. من حافظ را تا آن موقع به این شکل ندیده بودم. با خودم می‌گفتم ببین که این مصرع چه اثری می‌گذارد و قصار و به عبارتی دیگر «کوتاه‌گویه» است. و واقعا بین آغاز و انجام کتاب کیارستمی، هیچ نتواندم. همیشه خواندن شعر حافظ حال من را خوب می‌کرد، اما این بار تفاوت داشت و روز و هفته و ماه حال من خوب شد و هر وقت هم که برمی‌گشتم و درباره کتاب فکر می‌کردم، با خودم می‌گفتم ایشان چه ابتکار جسورانه‌ای یا چه جرئت مبتکرانه‌ای به خرج داده‌است! [...] با خودم می‌گفتم: چه جرئت شیرینی، چه جرئت دل‌پذیری! بنابراین به جای آنکه به آقای کیارستمی تلفن بزنم، تصمیم گرفتم برایشان نامه‌ای بنویسم که بعدها ضمیمه کتاب شد.»^۱ وقتی از او پرسیدند آیا اگر کسی غیر از کیارستمی بود، باز هم همین نظر را داشتید، گفت: «اگر شخص دیگری به شرط اینکه در همین حد هنرشناس باشد یعنی سینماگر بزرگی باشد، عکاس خوبی باشد، در پایگاه خود شاعر باشد و شعرشناس، البته می‌تواند این کار را انجام دهد و من از او استقبال می‌کنم اما باز هم اعتراضم به او باقی می‌ماند که چرا اسم کتاب را «روایت» گذاشتی.» به عقیده خرمشاهی بهتر بود به جای «روایت» از واژه «گزینش» استفاده کنند.

باتأیید خرمشاهی و تمجید از نوآوری و ابتکار کیارستمی، دل او مقداری قرار گرفت.

منابع:

- ۱- گفت‌وگو با عباس کیارستمی، مهدی مظفری ساوجی، انتشارات کتاب آبان ۱۳۹۵
- ۲- نم‌اشکی و با خود گفت‌وگویی، گفت‌وگوی پرویز جاهد با عباس کیارستمی درباره حافظ به روایت کیارستمی، تارنامای خوبگرد
- ۳- کیارستمی به روایت خرمشاهی، روزنامه اطلاعات، دوشنبه ۵۶۱ ۱۳۹۵
- ۴- گزینش به جای روایت، روزنامه اعتماد چهارشنبه ۲ خرداد ۱۳۸۶

* شعر بریده‌ای از عباس کیارستمی

